

در دروشت لا جرم تمیض همی بینی و در غلغله از غم برون
آید و روزی طلبد و او دمی زاده ندارد و جز از عقل
بیتزه اندک ناکاه کسی کشت بخیزی رسیده این بکلین و
فضیلت بگذشت از همه چیز و او بکنده جایای از آن
قدش نیست لعل دشوار بدست آید از انت خیزند
حکمت کار با بصیر بر آید مستعمل بر آید بچشم خویش دید
در سپاهان که آهسته سبق بردار شتابان سمنند با
پارزنک و فرمانده شتر بان همچنان آهسته می راند
پند ناد از اسپج مصلحت به از خاموشی نیست
و اگر ایمنی بدستی نادان خودی خطب چون ندر
کمال جو فضیلت آن به نماند بر زبان در دهان بکند ایر

آری

آدمی را زبان فضیحت کند، جو زعفران سبکباری
حکمت منظومه خیر الاهی تعلیم میداد، بر و بر صرف کرده
عمر دایم، حکیمی کفش ای نادان چه کوشی، درین بود
بر ترس از لوم لایم، نیاموزد بهایم از تو گفتار، تو خاموشی
پاموز از بسایم شوی هر که تامل نخت در جواب، پشتر
آید سخن ناصواب، یا سخن آرای چو مردم بهوش
یا بر نشین همچو بهایم خموش بند هر که باد انار از خود بحث
کند تا بداند که داناست بداند که نادانست پست
چون در آید به از قوی سخن، اگر چه بدایتی اعتراض کند
حکمت هر که با بدان نشیند سبکی ز پند قطعه کشتند
و شب تاب و لوی و حشمت آموز و حیانت و رنوبان از بدان